بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 5 دی 1394

بحث در مورد ابو بصیر بود. عرض شد که ما دو نفر معروف به نام ابو بصیر داریم ابو بصیر لیث بن البختری و ابو بصیر یحیی بن ابی القاسم. دو مرحله بحث در مورد این دو بزرگوار است. یکی اینکه آیا اینها ثقه هستند یا نیستند. یک مرحله این است که آیا اگر وثاقتشان ثابت نشد هر دو خب تعبیر ابی بصیر مطلق مراد کدامشان است. در مرحله اول بحث خب هر دو این دو بزرگوار توثیقات دارند ولی نکاتی در مورد هر دو آنها هست در مذمتشان. در مورد لیث بن البختری عبارتی در رجال ابن غضائری ذکر می کند که **«كان أبو عبد اللّه عليه السّلام يتضجّر به و يتبرّم، و أصحابه مختلفون في شأنه. و عندي أنّ الطعن إنّما وقع على دينه ، و هو عندي ثقة.»**

خب ما به طور کلی تضعیفات ابن غضائری را قبول نداریم چون منشأ تضعیفات ابن غضائری معمولا جهات متن شناسی است و این تضعیفات قابل قبول نیست. ولی اینجا بحث تضعیف مستقیم ابن غضائری نیست خودش توثیق هم کرده است. ولی اینجا نقل می کند که امام صادق علیه السلام یتضجّر به و یتبرّم به، یک همچین مطلبی را که امام صادق از دستش ناراحت بود و امثال اینها. در ادامه هم می گوید که عندی که در دینش بوده است و نه در وثاقت و امثال اینها. آیا اینجا هم این تضعیف این نقلی که امام صادق از دستش ناراحت بود این قابل پذیرش است یا قابل پذیرش نیست. به نظر می رسد که عمده مشکلی که اینجا وجود دارد آن است که ابن غضائری ناظر به چه روایتی است. ناظر به چیست خیلی روشن نیست. مفاد آن روایت آیا واقعا مذمت لیث بوده است آن هم مذمت در دین بوده است یا مذمت چه شکلی است این خیلی روشن نیست حالا از این جهت بگذریم که آیا حتما به یک روایت معتبر نظر دارد یا به همین روایت های موجود در منابع که احیانا ممکن است از جهت سندی ضعیف باشد از آن جهت بگذریم، اینکه بالاخره آن روایت مفادش چیست چه بود کدام روایت را ناظر هست مشکل هست اینجا عبارت ابن غضائری چیز خاصی از آن در نمی آید. در مورد لیث بن بختری چند روایت در مذمتش هست ولی همه اش از جهت سندی ضعیف است. مثلا رقم 235 رجال کشی یک روایتی نقل شده است که از امام صادق نقل می کند که

**و هذا المرادي بين يديّ، و قد أريته- و هو أعمى- بين السماء و الأرض**

این مرادی را من در حالی که نابینا بود ما بین سماء و عرض را به او نشان دادند و شک کرد و

**فشكّ و أضمر أنّي ساحر؟!**

ذیلش این است که من را ساحر دانسته است. ولی همین روایت را در ذیلش خود کشی مناقشه سندی کرده است می گوید

محمّد بن بحر؛ هذا غالٍ. و فضالة ليس من رجال يعقوب. و هذا الحديث مزاد فيه مغيّر عن وجهه

خب این یک روایت. یک روایت دیگری هست که آن مذمت آنجوری نیست می گوید که من جنب بودم خواستم وارد بر امام شدم امام فرمود که اینجوری وارد می شوی این دست نیست و رفتم و هکذا تدخل بیوت الانبیاء امثال اینها. البته یک نکته کلی حالا بعد هم به این ها اشاره می کنم بسیاری از نقلیاتی که وجود دارد که یک جا لیث هست و یک جای دیگر ابو بصیر هست، صاحب رساله ابو بصیر می گوید اینها را که به عنوان لیث ذکر کرده اند، می تواند از باب تطبیق باشد. خیال کرده اند که مراد از ابو بصیر لیس است. به لیس نسبت داده اند در حالی که در واقع مال ابو بصیر بوده است حالا باید دید که این ابو بصیر مطلق مراد کیست می تواند مراد یحیی باشد و بعد هم ایشان در این مورد صحبت هایی کرده است. بنابراین در مورد لیس بن البختری با توجه به نکاتی که گفتیم در وثاقتش بحثی نیست اینکه الغضائری گفته است الطعن ان ما وقع علی دینه لا علی ثقه. من قرینه خاصی در مورد ابوبصیر لیس به دست نیاوردم که یک نکته خاصی در مورد دینش باشد. البته این احتمال به ذهنم رسید که اشاره به همین روایت هکذا تدخل بیوت الانبیاء باشد و مراد این باشد که طعنه بر دین یعنی بر تدین. خب بالاخره در حالت جنب وارد بر امام شده است و اینها مثلا، یا دین مراد نشناختن مقام امام علیه السلام باشد که در خانه امام نباید بدون طهارت انسان وارد شود. حالا یک چیزی در پرانتز هم من عرض کنم کلمه بیت به معنای خانه نیست و به معنای اتاق است. بیت با دار فرق دارد. حالا متأخر در زمان های متأخر بیت و دار مترادف شده اند ولی در زمان قدیم بیت یعنی جایی که انسان آنجا می خوابد و بیتوته می کند و مراد اتاق است. این است که حاج آقا در حرمت دخول در حالت جنابت و اینها رو همین جهت ایشان اختصاص می دهند به آن قسمت مرکزی حرم که کأنه خوابگاه امام علیه السلام هست نه کل رواق ها. صرف نظر از صحن ها که هیچی، ولی به کل رواق ها هم این را تسرّی نمی دهند. خب پرانتز بسته.

اما در مورد یحیی بن ابی القاسم،

سوال:... مثلا یک جا شیخ در تهذیب می گوید لیث مرادی. جای دیگر همان روایت را ...

پاسخ: بر می گردم در موردش صحبت می کنم

این به این تناسب بود که همین روایتی که در مورد لیث است که هکذا تدخل بیوت الانبیاء در جای دیگر به تعبیر ابی بصیر وارد شده است. حالا اینکه چه باید کرد اینها را، آیا اینها قرینه بر این هست که ابی بصیر منصرف به لیث است یا نیست این را حالا در موردش صحبت می کنم بعد.

این یک بحث. اما در مورد یحیی بن قاسم یا یحیی بن ابی القاسم. خب توثیقاتی در مورد یحیی بن قاسم و یحیی بن ابی القاسم هست تنها بحثی در مورد او که هست اینکه آیا امامی بوده است یا غیر امامی بوده است؟ و همچنین یک روایتی که در آن روایت هست کذب ابو بصیر. یک همچین تعبیری وارد شده است. و یک تعبیری که در مورد او به عنوان مخلّط معرفی شده است. در مورد وقفش اشاره کردم که واقفی بودن یحیی بن ابی القاسم عمدتا به جهت خلط بین او و یحیی بن قاسم الحذاء است. اصل منشأ این خلط که از علامه رخ داده است این هست که در رجال کشی یک عنوان مشترکی داده است، یحیی بن ابی القاسم الحذاء، یحیی ابی القاسم ابی بصیر و یحیی بن ابی القاسم الحذاء. فی یحیی بن ابی القاسم ابی بصیر و یحیی بن ابی القاسم الحذاء. این دو را چون با هم ذکر کرده است. بعد در ذیلش دارد

**حَمْدَوَيْهِ، ذَكَرَهُ عَنْ بَعْضِ أَشْيَاخِهِ: يَحْيَى بْنُ الْقَاسِمِ الْحَذَّاءُ الْأَزْدِيُّ وَاقِفِيٌّ.**

علامه خیال کرده است که این یحیی بن قاسم الحذاء همین ابی بصیر است. اصلا همین روایت را هم آورده است در ترجمه یحیی بن ابی القاسم. و این حالا غیر از اینکه اینها را در یک عنوان ایشان ذکر کرده است، نکاتی باعث می شود که اینها به همدیگر اشتباه شوند. اسمش که یحیی اسم پدر قاسم بنابر بعضی نقل ها که ابی بصیر پسر قاسم است نه پسر ابی القاسم. ازدی بودن. آن اسدی است این ازدی است. اصلا ازد و ز و سین خیلی وقت به هم تبدیل می شدند. قدّر فی الزرد، زراد و سراد، ز و سین به خاطر شباهتی که به هم داشته اند گاهی اوقات به هم تبدیل می شدند. ازدی را در کتب انصاب دارند که گاهی اوقات اسدی تلفظ می کردند. اسدی، یکی از چیزها اسدی هست لقب ها، که همان ازدی هست که ز به سین تبدیل می شود. این جور نکات گاهی اوقات باعث می شده است که اینها با هم دیگر اشتباه شوند. نکته دیگر بحث این هست که واقفه از ابو بصیر روایاتی را در مدح به اصطلاح تأیید مذهب خودشان نقل کرده بودند که حالا بعضی از آن روایات به نظر می رسد که تغییریافته بوده است. قاطی اش کرده اند و بهم ریخته اند. حالا مثلا حالا وارد آن روایاتش نمی شوم. مفصل است مثلا یک روایتی محمد بن عمران بارقی نقل کرده است در کشی از واقفه که این روایت در جاهای دیگر یک جور دیگر نقل شده است در اثبات الوصیه متفاوت با این نقل شده است این را ملاحظه بفرمایید حالا چطوری عبارت را معنا کنیم یک قدری چیز دارد که واردش نمی شوم.

یک روایت دیگر است که از حسن بن قیام السیرفی نقل شده است

**قال: حججت في سنة ثلاث و تسعين و مائة، و سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام فقلت: له جعلت فداك: ما فعل أبوك؟ فقال:**

**مضى كما مضى آبائه،**

خلاصه از دنیا رفته است.

**قلت: و كيف أصنع بحديث حدثني به يعقوب بن شعيب عن أبي بصير أن أبا عبد الله عليه السلام قال: إن جاءكم من يخبركم أن ابني هذا مات و كفن و قبر و نفضوا أيديهم من تراب قبره فلا تصدقوا به قال: كذب أبو بصير ليس هكذا حدثه، إنما قال: إن جاءكم عن صاحب هذا الأمر.**

اینجا مراد از ابی بصیر در این روایت به قرینه اینکه این را در ذیل یحیی بن ابی القاسم کشی آورده است بگوییم مراد یحیی بن ا بی القاسم هست بنابراین، این دلیل بر واقفی بودنش گرفته بشود. بنابراین از جهت سندی ضعیف است. قابل اعتماد نیست. و این روایت هایی که ضعیف است گاهی اوقات یکی از نکاتی هست که ممکن است مغیر عن وجهه باشد. اصل روایت درست باشد ولی یک روایت درست را زیر و رو کردن و امثال اینها. مثلا همین کذب ابو بصیر هم ممکن است کذب علی ابی بصیر باشد. و آن کسانی که این مطلب را نقل کرده اند عبارت را محرف نقل کرده اند. تحریف دو جور بحث هست یک تحریف این است که اشتباها عبارت به گونه دیگری نقل شده است و یکی اینکه نه تعمدا عبارت را تغییر داده اند. جایی که عبارت ضعف سند دارد ممکن است تحریف تعمدانه در آن رخ داده باشد این است که قابل اعتماد نیست.

سوال:؟؟؟

پاسخ: ممکن است کُذبَ علی ابی بصیر بوده است.

سوال: تعبیری که فرمودین چی بود؟

پاسخ: لیس هکذا حدثه انما قال ان جائکم عن صاحب هذا الامر.

سوال:

پاس:نه حدثه نه. لیس هکذا حدثه مانعی ندارد. به ابی بصیر بی خود دروغ بسته اند اینجوری امام به ابی بصیر نگفته است. آن کسانی که از ابی بصیر چیز شده است این بیخود نقل شده است.

علی ای تقدیر این روایت از جهت سندی قابل اعتبار نیست. بعد از این روایت، یک عبارتی دارد که من آن روز می خواستم این را یک، عبارتی هست منتهی می شود به علی بن محمد بن قاسم الحذاء الکوفی،

**عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَذَّاءِ الْكُوفِيِّ، قَالَ، خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ فَلَمَّا جُزْتُ حِيطَانَهَا مُقْبِلًا نَحْوَ الْعِرَاقِ، إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ عَلَى بَغْلٍ أَشْهَبَ يَعْتَرِضُ الطَّرِيقَ، فَقُلْتُ لِبَعْضِ مَنْ كَانَ مَعِي مَنْ هَذَا فَقَالَ هَذَا ابْنُ الرِّضَا (ع)**

حالا مراد از ابن رضا چون ائمه بعدی به همه شان ابن الرضا تعبیر کرده اند. حالا اینجا ممکن است امام جواد باشد ولی باید از قرائن دیگر فهمید که مراد کدام یک از ائمه هست.

**قَالَ، فَقَصَدْتُ قَصْدَهُ، فَلَمَّا رَءَانِي أُرِيدُهُ وَقَفَ لِي، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ لِأُسَلِّمَ عَلَيْهِ، فَمَدَّ يَدَهُ إِلَيَّ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ قَبَّلْتُهَا، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ قُلْتُ بَعْضُ مَوَالِيكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَذَّاءُ، فَقَالَ لِي: أَمَا إِنَّ عَمَّكَ كَانَ مُلْتَوِياً عَلَى الرِّضَا (ع)!**

ملتویا می گوید اضطراب است. خلاصه نسبت به امام رضا علیه السلام مشکل داشت

**قَالَ، قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رَجَعَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ إِنْ كَانَ رَجَعَ فَلَا بَأْسَ**

اگر واقعا برگشته است آن مسئله ای نیست. بعد می گوید

**و اسم عمه القاسم الحذاء**

اسم عمه عن قاسم الحذاء اولا علی بن محمد بن قاسم الحذاء، عمش که قاسم الحذاء می شود جدش. ظاهرا افتادگی دارد و اسم عمه یحیی بن قاسم الحذاء است که این عنوان که هست فی یحیی بن ابی القاسم ابی بصیر و یحیی بن قاسم الحذاء، در ذیل عنوان این دو شخص آورده اند. اینجا باید یک یحیی بن قاسم الحذاء این وسط افتاده است. اسم عمه مربوط به یحیی بن القاسم است که خب عنوان واقفی معرفی شده است و بنابراین روایت از واقفی بودن هم برگشته است. بعدش دارد

**وَ أَبُو بَصِيرٍ هَذَا يَحْيَى بْنُ الْقَاسِمِ يُكَنَّى أَبَا مُحَمَّدٍ.**

این خیلی مطلب قاطی کردن این دو را تقویت کرده است. ابو بصیر هذا یحیی بن القاسم اشاره به این روایت نیست به روایت های قبلی اشاره هست که ابی بصیری که در آن روایت قبلی کذب ابوبصیر و امثال اینها هست، این یحیی بن قاسم هست که مکنّی به ابو محمد هست و امثال اینها.

سوال:....

پاسخ: البته آنها نسخه، من فکر می کنم که یک مقداری تصحیح اجتهادی می کنند. خیلی نمی دانم واقعا نسخه داشته است یا نداشته است. یک قدری باید تأمل کرد در بعضی از این نسخه هایی که اینها مدعی هستند. ولی باید همین یحیی بن قاسم الحذاء باشد علی ای تقدیر اگر هم نسخه نداشته باشند صحیحش این است.

ابو بصیر هذا یحیی بن ابی القاسم یکنی ابا محمد، به نظر می رسد مربوط به همان عبارت یک روایت قبلی است نه این روایت بعدی که اینجا وارد شده است. این مقدار به هم ریختگی، یعنی تعبیری که باید در ذیل عنوان عبارت قبلی بوده است که اینجا آورده شده است همین منشأ شده است که علامه اینها را با همدیگر خلط کند. بنابراین خلط این دو تا کاملا طبیعی است.

سوال: یعنی چه....

پاسخ: چون یحیی بن القاسم الحذاء اصلا هیچ دلیلی برای اینکه ابو بصیر، اصلا ابو بصیر ندارد که در سند. این باید یک ابو بصیر باشد بخواهد ابو بصیر را تفسیر کند. می گوید این ابو بصیر یحیی بن قاسم است. اصلا ابو بصیر مگر اینجا بود. آن سند قبلی هست که ابو بصیر داشت. می گوید این ابو بصیر، یحیی بن قاسم هست.

همچنین یا در ذیل همان سند قبلی، در سند قبل قبل هم یک ابو بصیر هست آن هم اشکال ندارد تعبیر. حالا یا یک صفحه پس و پیش شده است این احتمال هم دارد چون ببینید اولی که وارد می شود حمدویه ذکره عن بعض اشیاخه یحیی بن القاسم الحذاء العزی واقفیٌ. بعد روایت های واقفه را در مورد ابی بصیر می آورد و بعد یک روایت دیگر در مورد ابی بصیر دارد که به واقفه ربطی ندارد. بعد وارد آن روایت یحیی بن القاسم الحذاء، اگر آن تکه مطالبی که در مورد یحیی بن القاسم حذاء باشد، آن برود قبل. یعنی آن مربوط به قبل باشد یا آن تکه هایی که مربوط به یحیی بن ابی القاسم باشد بیاید بعد. یک مقداری عبارت ها درست و حسابی می شود. علی ای تقدیر عرض کردم ابو بصیر یحیی بن القاسم، اینکه خودش مستقیما واقفی باشد به این معنا که اعتقاد به امامت اینکه امام کاظم علیه السلام امام آخر باشد این با واقعیت های تاریخی ناسازگار است. بحث وقف بعد از زمان امام کاظم علیه السلام و حداکثر اواخر زمان امام کاظم ع مطرح شده است. حداقل سی سال قبل از آن تاریخ ها ابو بصیر از دنیا رفته بوده است. این یحیی بن القاسم الحذاء در غیبت طوسی روایتی از او نقل شده است و آن عبارت را هم بخوانم بد نیست.

**ابراهیم بن محمد بن حمران عن یحیی بن القاسم الحذاء وغیره عن جمیل بن صالح عن داود بن زربی قال بعث إلی العبد الصالح ع و هو فی الحبس فقال ائت هذا الرجل یعنی یحیی بن خالد فقل له یقول لک أبوفلان ماحملک علی ماصنعت أخرجتنی من بلادی وفرقت بینی و بین عیالی**

این پیدا است که این روایت بعد از زندانی شدن امام کاظم علیه السلام در سال، اینجوری که در ذهنم هست در سال 179 است. 179 حضرت زندانی شدند. این ربطی به ابو بصیر مورد بحث ما ندارد. یحیی بن القاسم الحذاء متأخر هست و تاریخش حدود سی سال بعد از ابو بصیر یحیی بن القاسم یا ابی القاسم الحذاء است. بنابراین از جهت واقفی بودن هیچ نکته ای ندارد. آن روایاتی هم که در تأیید مذهب وقف از ابو بصیر نقل شده است خب واقفه نقل کرده اند و دروغ به آن بسته اند و دلیل بر، همه هم ضعف سند دارد. اینها هم می تواند دروغ بر آن بسته باشند. پس بنابراین از جهت مذهب از این جهت واقفی بودن مشکلی ندارد. مشکل تعبیری هست که محمد بن مسعود از علی بن حسن بن علی بن فضّال سؤال کرده است که در دو جای رجال کشی این وارد شده است. به نظرم در دو جای رجال کشی، معذرت می خواهم در دو جا نیست. در بعد از آن عبارت که ابو بصیر هذا یحیی بن القاسم یکنی ابو محمد می گوید

**قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ هَذَا هَلْ كَانَ مُتَّهَماً بِالْغُلُوِّ فَقَالَ أَمَّا الْغُلُوُّ فَلَا، وَ لَكِنْ كَانَ مِخْلَطاً.**

اینکه این مخلط یعنی چه، یک مرحله. نکته دوم آیا این شهادت ابن فضال به تخلیط ضربه وارد می کند به اعتبار یحیی بن ابی القاسم؟ مرحله دوم. در مورد اینکه مخلط معنایش چیست، مخلط معانی زیادی در موردش هست. یکی اینکه مثلا قاطی کننده کسی که مطالب را قاطی می کند مثلا شیخ محمود حمّسی در مورد ابن ادریس حلی همین تعبیر مخلّط را به کار برده است یعنی آدمی بوده است که مطالب را قاطی می کند. من فکر می کنم اشاره به این هست که اعتراضاتی که به شیخ طوسی و دیگران دارد ناشی از این هست که مطالب را درست هضم نکرده و مطالب قاطی می کند. ولی این جاها ظاهرا به آن مطالب ربطی ندارد یک چیزی هست در مایه غلو. به غلو و اینها مربوط است. در موارد متعددی در فهرست شیخ طویس استثنا که شده است در ترجمه روات، الا ما کان فیها غلوّ او تخلیط. غلو و تخلیط کنار هم آمده اند و با تعبیر أو هم تخلیط شده است. ظاهرا مراد از تخلیط چیزهای فساد مذهب هست. مراحل خفیف تری از غلو است. غلو مراتب شدید و بالاتری هست و تخلیط فساد مذهب است مربوط به مطالب مربوط به منزلت امامان و امثال اینها هست. ولی کأنه یک مراحل بالا غلو است و مراحل پایین ترش تخلیط است. البته خصوص این عبارت را یک جور دیگر هم می شود معنا کرد و آن این است که مراد از مخلّط این هست که، غالی نبوده است ولی مخلط بوده است یعنی روایت های فاسد را هم نقل می کرده است. روایت هایی که کأنه خودش به او معتقد نبوده است. یک همچین معنایی را آدم به ذهنش خطور می کند. ولی با توجه به اینکه ابو بصیر عمدتا خودش راوی از امام علیه السلام است. راوی از غیر امام خیلی به ندرت روایت دارد. فکر نمی کنم مراد این باشد که کان مخلّط یعنی کان یروی روایت الفاسده و لا یعتقد به، بنابراین مراد از مخلط روایت فاسد کردن باشد.

سوال:کسی که حق و باطل را با هم قاطی می کند

پاسخ: نه بحث سر این هست که مراد چیست حق و باطل را قاطی کند یعنی روایت ها را از خودش دروغ می خواهد ببندد مراد این هست؟

سوال:

پاسخ: عیب ندارد بحث این هست که مخلط بودن یعنی تعمد کذب دارد؟ این را می خواهد بگوید؟

سوال: نه اعتقادی حاج آقا......

پاسخ: عیب نداره اعتقادی. بحث این است که غالی هم از این جهت که غالی هم غالی است. آن کسانی که غالی بودند اینجور نیست که همه اعتقاداتشان فاسد باشد. غالی اعتقادات فاسد دارد و خیلی اعتقاداتشان هم صحیح است. از آن جهت بین غالی و مخلط تفاوتی نیست. بحث این است که به هر حال مخلّط ولو غالی هم معمولا غالی ها مخلط هم هستند ولی مرتبه های بالاتری را غلو می گفتند، هر دو شان یک نوع تخلیط و اعتقاد فاسد داشتن است. ولی اعتقاد فاسد داشتن گاهی اوقات در مرحله ای است که به غلو می رسد و گاهی اوقات کأنه به مرحله غلو نمی رسد.

سوال: ... بحث اعتقادی است چرا؟

پاسخ: در مقابل غلو اینها. لکن کان مخلّطا

سوال:...

پاسخ: نه اینجا در مقابل غلو. این یک چیزی باید در آن فضا باشد. این است که اینها در این موارد غلو نوع تخلیط و امثال اینها هم استثناهایی که شده است همه کسانی هستند که این مسائل فساد مذهب و مسائل امامت و این جور چیزها موضوعاتش خارجا هم تتبع این مطلب را اقتضا می کند.

سوال:...

پاسخ: یعنی قاطی کننده مطالب. مغیر عن وجهه. این با غلو به نظرم خیلی سازگار نیست. اینها یک چیزهایی هست در فضای غلو ظاهرا مراد هست و اینها به اینکه کأنه ضبط ندارد و مطالب را کأنه، اینجوری می خواهید بفرمایید که مخلط یعنی کسی که ضابط نیست و گاهی اوقات مطالب را با مطالب دیگر قاطی می کند.

سوال: .. از خودش تضعیف می کند یعنی ...

پاسخ: آن مخلط که نیست. تطبیق نادرست غیر از مخلط بودن است. مخلط شما بفرمایید که کأنه حدیث را با یک حدیث دیگر قروقاطی می کند. یا می خواهید بفرمایید مخلط یعنی تفسیر خودش را با نقلی که دارد اینها را با هم قاطی می کند. مخلط یعنی خلط کننده چیزی که شبیه آن حدیث مدرج می گویند حدیثی که مطالب روایت با مطالب یک مؤلف قاطی شده باشد. اصطلاحا به آن حدیث مدرج می گویند. یک همچین چیزی مخلط یعنی کسی که مطالب خودش را با مطالب امام علیه السلام با هم دیگر مخلوط کند. آن روایت هم، روایت چیز این نبود که آن دیگر چیز کرده است، ان جائکم ابنی، ابنی بوده است مخلطش ان جائکم عن صاحب هذا الامر. آن روایت، مفادش این نیست. علی ای تقدیر به نظر می رسد با توجه به سایر قرائنی که غلو و تخلیط کنار هم قرار گرفته است و اینجا هم به عنوان استدراک، کأنه انتظار می رود که کسی که غالی نیست باید یک چیزی باشد در فضای غلو که با لکن استدراک شده باشد. لکن استدراکیه ظاهرش این هست که چیزی هست در همان فضا و امثال اینها. نه مربوط به اینکه مثلا متعمدا یک دروغی ببندد نمی دانم ضبط نداشته باشد. که سهوا مطالب را با هم دیگر قروقاطی کند و امثال اینها. خب این یک مرحله اول که مفاد مخلط چیست.

سوال: حاج آقا آن کان مکفوف...

پاسخ: مکفوف یعنی نابینا. حالا مورد بحث هست که آیا مکفوف نابینای مادر زادی است یا بعدا هم...

سوال:...

پاسخ: نه ربطی ندارد می گفت نابینا بود.

سوال: دو جا آمده است مکفوف

استاد: دو جا آمده است؟ کجا است آن یکی؟ من هم به نظر دو تا بود در فهرست،، آدرس دومی اش را هم بگویید.

شاگرد: یکی جلد یک صفحه 173 ...

استاد: آن با تعلیقه آنها مال آن چاپ چیز است. منهای آن.

شاگرد: یکی در یحیی بن ...

استاد: آهان. همان بود. آدرسش را الآن پیدا می کنم. به ذهنم بود که من دوجا دیدم.

یک جای دیگری که آن عبارت هست صفحه 173 هست. 296 این عبارتش این هست.

**سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ فَقَالَ اسْمُهُ يَحْيَى بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، فَقَالَ، أَبُو بَصِيرٍ كَانَ يُكَنَّى أَبَا مُحَمَّدٍ وَ كَانَ مَوْلَى لِبَنِي أَسَدٍ وَ كَانَ مَكْفُوفاً**

خب آن حالا ویژگی های فردی اش است. اسمش چه بود کنیه اش چه بود و به اصطلاح ولاع به بنی اسد داشت و اینها

**فَسَأَلْتُهُ هَلْ يُتَّهَمُ بِالْغُلُوِّ فَقَالَ أَمَّا الْغُلُوُّ: فَلَا، لَمْ يُتَّهَمْ وَ لَكِنْ كَانَ مِخْلَطاً.**

سوال: اسدی...

پاسخ: بله. اصلا تعبیری که می گویند الاسدی مولاهم، یکی از تعبیرات شایعی که بوده است برای بیان اینکه نسبتش به یک قبیله نسبت اصلی نبوده است...

سوال: .. غیر مولا

پاسخ: بله مکرر مکرر.

پس به نظر می رسد مراد از مخلّط در این ترجمه چیزهایی مربوط به غلو و در آن فضاها باشد. این یک مطلب. نکته دوم اینکه آیا این شهادت مورد قبول است یا خیر. به دو جهت این شهادت مورد پذیرش نیست. یک جهت این است که اساسا شهادت های مربوط به غلو و تخلیط، این جور چیزها، اینها مربوط به امور استنباطی است و شهادت در امور اشتهادی و استنباطی معتبر نیست. نصر بن صبّاح، کسی هست که در رجال کشی چند جا به عنوان غالی معرفی شده است و امثال اینها. همین نصر بن صباح کتابی دارد الرد علی الغلات. علتش چیست؟ علتش این است که غالی یک فرقه مشخصی که دقیقا دارای یک دیدگاه معلوم باشد نبوده است. یک مفهومی بوده است خیلی عرض عریضی داشته است. یعنی می تواند یک نفر اول درجه من الغلو نفی السهم عن النبی و الامامی که مرحوم صدوق دارد، آن پایین ترین مرحله غلو باشد و کسی که اعتقاد به سهم النبی نداشته باشد غالی تلقی شود از آن بالاتر مقامات بالاتری که بر امام کسی قائل باشد این غالی تلقی شود. غالی یعنی کسی که در حق امام بالاتر از حد لازم اعتقاد داشته باشد. منزلت امام را بیش از منزلت واقعی امام بداند. حالا منزلت واقعی امام چطور است؟ خود همان خب مورد بحث است دیگر. مثل در چیزهای سیاسی، کندرو و تندرو و امثال اینها. این تعبیرات. این تعبیرات یک مفاهیم مشخصی که ندارند. یکی به یکی می گوید که تندرو هست و یکی می گوید این مقداری که من هستم تازه کندرو هم هست. اینجور تعبیراتی هست که یک تعبیرات نامشخصی است. بنابر این اینجور شهادت هایی که امر حدسی هست مشمول ادله حجیت شهادت نمی شود. ادله حجیت شهادت من بناء العقلاء و من الادله الخاصه اقتضا به شهادت در امور حسیه دارد. این یک نکته که باعث می شود که این شهادت مقبول نباشد.

نکته دوم اینکه این شهادت علی بن حسن بن فضال است و او خودش فطحی است. یا ما روایت های غیر امامیه را می پذیریم یا نمی پذیریم. اگر روایت های غیرامامیه را، امامیه یعنی مراد آن کسی که اعتقادات صحیح باشد. اگر کسی که اعتقادات صحیح دارد نمی پذیریم خب نقل خود علی بن حسن بن فضال هم مورد پذیرش نیست. ولی اگر ما بخواهیم بگوییم که می پذیریم حالا فرقی ندارد فوقش این است که مخلط باشد. مخلط بودن به وثاقتش لطمه ای وارد نمی کند. پس بنابراین، این شهادت یعنی یا ما روایت های موثقات را می پذیریم و یا نمی پذیریم. اگر روایت های موثقات را می پذیریم پس مخلط بودنش مشکلی ایجاد نمی کند. فوقش این است که امامیه فاسد المذهب باشد. وثاقتش را باید از جای دیگر ثابت کنیم. مجرد فساد مذهب به اعتبارش لطمه وارد نمی کند.

سوال: نه دیگر اگر فساد مذهب داشته باشد

پاسخ: خب این مشکلی نیست.

سوال:..

پاسخ: چرا نه که گفته است آنها را. آنها یک مراحلش است. ما مجرد فساد مذهبی که در مورد غلو هست این فساد مذهب الزاما منافات با وثاقت ندارد.

سوال: همیشه اینطور نیست بله.

پاسخ: همیشه نیست. بنابراین اگر ما دلیلی بر وثاقت داشته باشیم این دلیل هم می گوید که فاسد المذهب است ما می گوییم که امامی ثقه الفاسد المذهب. اینها را جمع می کنیم دیگر منافات ندارد که.

سوال: .... امامیه را بپذیریم ابوبصیر هم بپذیریم این نیست... مخلط..

پاسخ: نه آنجور معنا نمی کنیم. از آن مرحله گذشتیم دیگر. اگر آن جور معنا کنیم که آن مرحله اول بود ما آنجور معنا نمی کنیم. مخلط معنایش مال فساد مذهب است وقتی فساد مذهب شد فساد مذهب، بنابراین مشکلی ایجاد نمی کند. بله آن مرتبه اول باشد از هر جهت معنایش منافاتی با وثاقت ندارد. اصلا این دو مرحله را برای همین گفتیم. اگر مخلط به معنای کسی که متعمد به کذب باشد یعنی دروغگو است اصلا وثاقتش جور در نمی آید. اگر مخلط به معنای این است که کسی که ضابط نیست آن هم با وثاقت جور در نمیآید. از آن مرحله که گذشتیم دیگر بحث این است که وقتی مخلط به معنای فساد مذهب معنا می کنیم، این فساد مذهب دیگر مشکلی ایجاد نمی کند.

سوال: ...اگر به آن معنا گرفتیم باز هم اشکال کنیم به این فضا که این نقلش به چه ... که گفته است این مخلط است.

پاسخ: حالا ان یک مرحله دیگری است که اگر مخلط هم به معنای اینکه این مطالب را قاطی می کرده است و از حرفهای خودش حرفهای روایت را مخلوط می کرده است و اینکه آیا این شهادت چقدر قبول هست و چقدر قبول نیست حالا آن یک مرحله دیگر است. آن مفادش به هر حال این است که دارد تضعیف می کند. تضعیف خود شخص را می کند تضعیف روایی می کند حالا آن هم فوقش این است که بگویید آن هم اجتهادی است قبول نیست. ما می خواهیم بگوییم که اصلا به آن معنا نیست. به این معنا است، به این معنا باشد دیگر این دو تا نکته در موردش وجود دارد.

بنابراین از این جهت هر دو اینها ثقه هستند. در وثاقتشان بحثی نیست. عمده بحثی که وجود دارد این است که حالا منصرف به کدام است؟ عرض کردم صاحب وسائل در مورد پنج نفر می گوید اینها مراد لیث است. مرحوم سید مهدی خوانساری می گوید در همه جا همه این پنج نفر و غیر این پنج نفر روایتشان از ابی بصیر مطلق مراد یحیی است. مگر در مورد یک نفر عبد الکریم بن عتبه هاشمی، آن هست که می گوید آن مراد لیث است. آن یک مورد خاص است که آن را استثنا می کند منهای او در همه اشخاصی که، ان هم حالا یکی دو تا روایت دارد. خیلی مهم هم نیست. عمده روایات ما، مثلا به خصوص مثل همین ابن مسکان که در روایت های ما هست وحید بن حفس که در روایت های ما هست و علی بن رعاب که در روایت های ما در این بحث وارد شده است می گوید همه اینها مراد یحیی هست نه لیث. این را فردا در موردش صحبت می کنیم. یک صحبت بیشتر بعضی بحث روشی اینجا خیلی مهم است که در بحث تمییز مشترکات چه کار باید کرد یک بحث بسیار مهمی صاحب رساله عدیمه النظیر دارد که ان شاءالله فردا صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد